

کودکی از خدا پرسید: خوشبختی را کجا می توان یافت؟
خدا گفت: آن را در خواسته هایت جستجو کن و از من بخواه تا به تو بدهم.
با خود فکر کرد و فکر کرد و گفت: اگر خانه ای بزرگ داشتم بی گمان خوشبخت
بودم.

خداوند به او داد.

گفت: اگر پول فراوان داشتم یقیناً خوشبخت ترین مردم بودم.

خداوند به او داد.

اگر اگر و اگر.....

اینک همه چیز داشت اما هنوز خوشبخت نبود.

از خدا پرسید حالا همه چیز دارم اما باز هم خوشبختی را نیافتم.

خداوند گفت: باز هم بخواه!

گفت: چه بخواهم هر آنچه را که هست دارم.

گفت: بخواه که دوست بداری،

بخواه که دیگران را کمک کنی،

بخواه که هر چه را داری با مردم قسمت کنی...

و او دوست داشت و کمک کرد،

و در کمال تعجب، دید لبخندی را که بر لبها می نشیند،

و نگاه های سرشار از سپاس به او لذت می بخشد.

رو به آسمان کرد و گفت خدایا خوشبختی اینجاست

در نگاه و لبخند دیگران.